

نَظْمُ لَامِيَةِ الْأَفْعَالِ

تأليف:

ابن مالک، جمال الدين ابو عبدالله

وفات:

سال ۶۷۲ هجری قمری

ترجمه و شرح:

سید مسلم تفت دار

مدرسه امیریه

جزیره قشم – گیاهدان



فِي اتِّصَالِ تَاءِ الضَّمِيرِ أَوْ نُونِهِ بِالْفِعْلِ

۲۸. وَانْقُلْ لِفَاءِ الثَّلَاثِي شَكْلَ عَيْنٍ إِذَا اعْدُ تَلَّتْ وَكَانَ بِتَاءِ الإِضْمَارِ مُتَّصِلًا

۲۹. أَوْ نُونِهِ
.....

۲۸. در ثلاثی مجرد، حرکت عین الفعل را به فاء الفعل نقل کن، هرگاه فعل متصل (یعنی اجوف) به تاء ضمیر متصل بود. (مانند: طُولْتُ = طُلْتُ یا خَوِفْتُ = خِفْتُ).

۲۹. یا به نون ضمیر (متصل بود، مانند: طُولَنْ = طُلَنْ یا خَوِفَنْ = خِفَنْ).

شرح:

در فعل صحیح، برای این که ضمایر فاعل را به فعل ماضی متصل کنیم هیچ اتفاقی حادث نمی‌شود، مانند: ضَرَبْنَا، ضَرَبْتِ، ضَرَبْتُمْ، ضَرَبْتِ، ضَرَبْتُمْ، ضَرَبْنَا، ضَرَبْتُمْ، ضَرَبْتُمْ.

● اما در فعل اجوف سه حالت بوجود می‌آید:

(۱) **وزن فَعْلٌ، مانند:** طَالَ که اصل آن طَوُلٌ بوده است: ضمیر متکلم فاعل را به آن

می‌چسبانیم: طَوُلْتُ. واو که عین الفعل است را حذف کرده و حرکت آن را به حرف قبل انتقال می‌دهیم، می‌شود: طُلْتُ.

(۲) **وزن فَعِلٌ، مانند:** خَافَ که اصل آن خَوِفٌ بوده است: خَوِفْتُ. واو که عین الفعل

است را حذف کرده و حرکت آن را به حرف قبل انتقال می‌دهیم، می‌شود: خِفْتُ.

(۳) **وزن فَعَلٌ، مانند:** قَالَ و بَاعَ که اصل این دو قَوْلٌ و بَيْعٌ بوده است. توضیح آن در

ادامه‌ی بیت ۲۹ خواهد آمد:

۲۹. وَإِذَا فَتْحًا يَكُونُ فَمِنْهُ هُ اعْتَضُ مُجَانِسَ تِلْكَ الْعَيْنِ مُنْتَقِلًا

۲۹. و هرگاه (فعل اجوف از ثلاثی مجرد، عین الفعل آن) فتحه بود (و خواستی ضمیر

فاعل را به آن وصل کنی، مانند: قَوْلْتُ) عوض آن (حرفی که حذف کردی) حرکتی هم جنس آن عین الفعل قرار بده (در حالی که آن حرکت را به فاء الفعل) منتقل می‌کنی.

شرح:

اما اگر عین الفعل فتحه داشت، مانند: "قَوْلْتُ یا بَيْعْتُ" در این صورت وقتی که عین

الفعل را حذف کردیم حرکت هم‌جنس آن حرف حذف شده را به فاء الفعل انتقال می‌دهیم.

مثال:

← **قَوْلْتُ**: عین الفعل را حذف می‌کنیم، می‌شود: "قُلْتُ". می‌بینیم که واو حذف شده و حرکتی که با واو مطابقت می‌کند ضمه است پس به عین الفعل، ضمه می‌دهیم، می‌شود: قُلْتُ.

← **بِيعْتُ**: عین الفعل را حذف می‌کنیم، می‌شود: "بَعْتُ". می‌بینیم که یاء حذف شده و حرکتی که با یاء مطابقت می‌کند کسره است پس به عین الفعل، کسره می‌دهیم، می‌شود: بِعْتُ.

مِنْ أُنْبِيَةِ الْفِعْلِ الْمَزِيدِ فِيهِ

۳۰. كَأَعْلَمَ الْفِعْلُ يَأْتِي بِالزِّيَادَةِ مَعَ وَالِي وَوَلِيٍّ وَاسْتَقَامَ اِحْرَاجًا اِنْفَصَالًا

۳۰. مانند اَعْلَمَ (باب اِفْعَال) به همراه وَالِي (باب مُفَاعَلَة) و وَوَلِيٍّ (باب تَفْعِيل) و اسْتَقَامَ (باب اسْتِفْعَال) و اِحْرَاجًا (باب اِفْعِنَال) و اِنْفَصَل (باب اِنْفِعَال) فعل با حروف زیاده می آید.

شرح:

افعال از لحاظ تعداد حروف دو گونه اند: ثلاثی و رباعی.
ثلاثی به دو قسمت تقسیم می شود: ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید.
رباعی نیز به دو قسمت تقسیم می شود: رباعی مجرد و رباعی مزید.

[ثلاثی مجرد]

● ماضی ثلاثی مجرد به سه حالت آمده است: فَعَلَ، فَعِلَ، فَعُلَ
← اگر ماضی بر وزن فَعَلَ آمد، مضارع آن بر سه حالت می آید: ۱. فَعَلَ يَفْعَلُ ۲. فَعَلَ يَفْعِلُ ۳. فَعَلَ يَفْعُلُ

← اگر ماضی بر وزن فَعِلَ آمد، مضارع بر دو وزن امکان دارد بیاید: ۱. فَعِلَ يَفْعَلُ ۲. فَعِلَ يَفْعِلُ

← اگر ماضی بر وزن فَعُلَ آمد، مضارع آن فقط بر وزن يَفْعُلُ می آید.

● افعالی که بر معانی زیر دلالت دهد، بر باب فَعِلَ يَفْعَلُ می آیند:

(۱) رنگ ها: حَضَرَ يَحْضُرُ، سَوَدَ يَسْوَدُ، بَيَضَ يَبْيِضُ، شَهَبَ يَشْهَبُ: خاکستری شد.

(۲) جمال ظاهر: عَيْدَ يَغِيدُ: بدن نرم و نازک و لرزان شد، هَيْفَ يَهَيْفُ: شکم کوچک

و کمر باریک شد، عَيْنَ يَعْينُ: چشم درشت شد.

(۳) عيوب: جَرِبَ يَجْرِبُ: به بیماری جرب مبتلا شد، صَلَعَ يَصْلَعُ: تاس گردید، عَوَرَ

يَعْوَرُ: تاک چشم شد، عَمَشَ يَعْمَشُ: چشمش ضعیف شد.

(۴) فرح و حزن: سَعِدَ يَسْعَدُ: خوشبخت شد، جَذَلَ يَجْذُلُ: شاد و خوشحال شد، فَرِحَ

يَفْرِحُ: شاد و خوشحال شد، طَرِبَ يَطْرِبُ: در اثر شادی یا اندوه و حزن به رقص یا به

اضطراب درآمد، وَجَعَ يَوْجَعُ: به درد آمد، حَزِنَ يَحْزَنُ: اندوهگین شد

(۵) خُلُوٌّ و امتلاء (خالی و پر بودن): عَطَشٌ يَعْطَشُ: تشنه شد، صَدِيٌّ يَصْدِيُّ: تشنه

شد، غَرِيٌّ يَغْرِثُ: گرسنه شد، فَرِيحٌ يَفْرِغُ: خالی شد، شَبِيحٌ يَشْبَعُ: سیر شد

● افعالی که بر غرائز و طبائع ثابت دلالت دهد، بر باب **فَعْلٌ** می آید، مانند: كَرُمٌ يَكْرُمُ
جَبُنٌ يَجْبُنُ ظَرْفٌ يَظْرُفُ وَسْمٌ يَوْسُمُ جَمَلٌ يَجْمَلُ.

[ثلاثی مزید]

● ثلاثی مزیدفیه دارای «چهارده» باب است و این ابواب به «سه» دسته تقسیم می شوند که عبارتند از:

← مزید به یک حرف

← مزید به دو حرف

← مزید به سه حرف.

← ثلاثی مزید به یک حرف (چهار حرفی) دارای «سه» باب است:

ماضی	مضارع	مصدر
أَفْعَلٌ	يُفْعِلُ	إِفْعَالٌ
فَعَّلَ	يُفَعِّلُ	تَفْعِيلٌ
فَاعَلَّ	يُفَاعِلُ	مُفَاعَلَةٌ

← ثلاثی مزید به دو حرف (پنج حرفی) دارای «پنج» باب است:

ماضی	مضارع	مصدر
إِنْفَعَلَ	يَنْفَعِلُ	إِنْفِعَالٌ
إِفْتَعَلَ	يِفْتَعِلُ	إِفْتِعَالٌ
إِفْعَلَّ	يِفْعَلُّ	إِفْعِلَالٌ
تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعُّلٌ
تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعُلٌ

◀ ثلاثی مزید به سه حرف (شش حرفی) دارای «چهار» باب است:

مصدر	مضارع	ماضی
إِسْتَفْعَال	يَسْتَفْعِلُ	إِسْتَفْعَلَ
إِفْعِيْعَال	يَفْعَوِعِلُ	إِفْعَوِعَلَ
إِفْعَوَّال	يَفْعَوُّلُ	إِفْعَوَّلَ
إِفْعِيْلَال	يَفْعَالُّ	إِفْعَالَّ

◀ رباعی مجرد فقط بر «یک» باب می آید:

مصدر	مضارع	ماضی
فَعْلَلَّةٌ، فَعْلَالٌ	يَفْعَلِلُ	فَعْلَلَّ
↓	↓	↓
زَلْزَلَةٌ، زَلْزَالًا	يُزَلِّزُ	زَلَّزَلَ
دَحْرَجَّةٌ، دِحْرَاجًا	يُدْحَرِجُ	دَحْرَجَّ

● معنا:

← دَحْرَجَ: غلتانید.

← زَلَّزَلَ: لرزانید.

أوزان فعل رباعی مزیدفیه

● رباعی مزیدفیه بر دو نوع است: پنج حرفی و شش حرفی.

◀ رباعی مزیدفیه به یک حرف (پنج حرفی) «یک» باب دارد:

مصدر	مضارع	ماضی
تَفَعَّلُ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ
تَدَخَّرُ	يَتَدَخَّرُ	تَدَخَّرَ
تَسَرَّبَلُ	يَتَسَرَّبَلُ	تَسَرَّبَلَ
تَزَلُّزَلُ	يَتَزَلُّزَلُ	تَزَلُّزَلَ
تَبَعَّرُ	يَتَبَعَّرُ	تَبَعَّرَ

● معنا:

◀ تَدَخَّرَجَ: غلتید.

◀ تَسَرَّبَلَ بِالسَّرْبَالِ: شلوار پوشید. تَسَرَّبَلَ الرَّجُلُ: مرد طوری در کار خود گیر کرد که

ندانست چه کند.

◀ تَزَلُّزَلَ: لرزید.

◀ تَبَعَّرَ: زیر و رو شد یا کرد، بالا و پایین شد یا کرد.

رباعی مزید به دو حرف (شش حرفی) «دو» باب دارد:

مصدر	مضارع	ماضی
إِفْعِلَال	يَفْعَعِلُّ	إِفْعَلَّلَ
إِفْعِلَال	يَفْعَعِلُّ	إِفْعَلَّلَ

مثال برای باب اول «إِفْعِلَال»:

معنا	مصدر	مضارع	ماضی
جماعت جمع شدند	إِخْرَجَمَ	يَخْرَجِمُ	إِخْرَجَمَ
جماعت متفرق شدند	إِفْرَنْقَعَ	يَفْرَنْقَعُ	إِفْرَنْقَعَ

مثال برای باب دوم «إِفْعِلَال»:

معنا	مصدر	مضارع	ماضی
آرام گرفت، اطمینان یافت	إِطْمِئَنَّ	يَطْمِئِنُّ	إِطْمَأَنَّ
رعشه زد، لرزید	إِفْشَعَرَ	يَفْشَعِرُ	إِفْشَعَرَ
تاریک گشت	إِذْلَهَمَ	يَذْلَهُمُ	إِذْلَهَمَ
واضح و مستقیم شد	إِسْلِحَبَّ	يَسْلِحِبُّ	إِسْلَحَبَّ
شتابان رفت	إِسْبَطَرَ	يَسْبَطِرُ	إِسْبَطَرَ

[معانی باب افعال]

● باب افعال سیزده معنا دارد:

- (۱) **متعدی کردن:** قامَ زیدٌ، فعل لازم است اما اقامَ زیدُ الطَّفْلَ متعدی است.
- (۲) **صیوروت:** تبدیل شدن چیزی به چیز دیگر: اَثْمَرَ البُسْتَانَ: باغ ثمردار شد. اَلْبَنَتِ الشَّاةُ: گوسفند شیردار شد. اَقْفَرَتِ الارْضُ: زمین بی آب و علف گردید.
- (۳) **کثرت:** اَشْجَرَ المَكانُ: مکان پر درخت گردید. اَلْبَنَ الرَّجُلُ: نزد شخصی شیر زیاد شد.
- (۴) **حینونه:** نزدیک شدن و رسیدن وقت چیزی: اَحْصَدَ الزَّرْعُ: وقت درو زراعت رسید، زمان برداشت محصول فرا رسید. اَصْرَمَ النَّخْلُ: وقت قطع ثمر نخل رسید. اَزْوَجَتْ هِنْدُ: وقت ازدواج هند رسید.
- (۵) **إزالة:** برداشتن ریشه‌ی فعل: اَشْكَيْتُهُ: شکایت او را برطرف کردم. اَعْجَمْتُ الكِتَابَ: نقطه‌ها را از کتاب برداشتم. اَقْدَيْتُ عَيْنَهُ: اشغال را از چشم او دور کردم، اَشْفَى المَرِيضُ: درمان بیماری مریض ناممکن شد.
- (۶) **وجدان:** یافتن چیزی یا کسی بر صفت معینی از آن فعل: اَبْجَلْتُهُ: او را بخیل یافتم. اَشْجَعْتُ زَيْدًا: زید را شجاع یافتم.
- (۷) **تعريض:** عرضه کردن مفعول بر معنای فعل: اَبَعْتُ المَنْزِلَ: خانه را در معرض فروش قرار دادم. اَرْهَنْتُ السَّيَّارَةَ: ماشین را در رهن قرار دادم.
- (۸) **داخل شدن در چیزی زمانی یا مکانی باشد:** اَعْرَقَ: به عراق داخل شد، اَشَامَ: به شام داخل شد، اَصْبَحَ: به صبح داخل شد، صبح کرد.
- (۹) **تمکین و اجازه:** اَحْفَرْتُهُ البِئْرَ: به او اجازه‌ی حفر چاه دادم.
- (۱۰) **موافقت با ثلاثی مجرد:** سَرَى و اَسْرَى
- (۱۱) **جایگزین ثلاثی مجرد به علت نبودن آن:** اَفْلَحَ، اَقْسَمَ.
- (۱۲) **به ندرت با همزه، لازم می‌شود و بدون همزه، متعدی می‌آید:** نَسَلْتُ رِيْشَ الطَّائِرِ: پر پرنده را جدا کردم و انداختم و اَنْسَلَ الرِّيْشُ: پر پرنده جدا شد. كَبَبْتُ زَيْدًا عَلَيَّ وَجْهَهُ:

زید را با صورت بر زمین انداختم و أَكَبَّ زَيْدٌ عَلَيَّ وَجْهَهُ: زید با صورت بر زمین افتاد.
 قَشَعَتِ الرِّيحُ السَّحَابَ: باد ابر را پراکنده کرد و أَقْشَعَ السَّحَابُ: ابر پراکنده شد.
(۱۳) مطاوع فَعَّلَ: فَطَّرْتُهُ فَأَفْطَرَ وَبَشَّرْتُهُ فَأَبْشَرْتُ.

[معانی باب اِسْتِفْعَال]

● باب استفعال یازده معنا دارد:

- (۱) **طلب:** طلب کردن اصل فعل: اَسْتَعْفِرُ اللّٰهَ: از خداوند طلب آمرزش می‌کنم.
 (۲) **صیوروت:** اِسْتَحْجَرَ الطَّيْنَ: گِل تبدیل به سنگ شد.
 (۳) **وَجِدَان:** اِسْتَجَدْتُهُ أَيَّ وَجَدْتُهُ جَيِّدًا: آن را خوب یافتیم.
 (۴) **اعتقاد:** اِسْتَحْسَنْتُهُ: اعتقاد دارم آن خوب است. اِسْتَصَوَّبْتُهُ: اعتقاد دارم که آن صحیح است.

(۵) **تسلیم:** شخصی خود را تسلیم امر خداوند می‌کند. استرجاع هم گفته می‌شود یا اختصار حکایت چیزی: اِسْتَرْجَعَ الْقَوْمُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ: جماعت هنگام مصیبت (إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) گفتند.

(۶) **سؤال:** اِسْتَخْبَرَ زَيْدٌ: زید، سؤال از اخبار گرفت، جویای خبر شد.

(۷) **موافقت باب اِفْعَال:** أَجَابَ وَاسْتَجَابَ

(۸) **برای مطاوعه‌ی باب اِفْعَال:** أَحْكَمْتُهُ فَاسْتَحْكَمَ، أَقَمْتُهُ فَاسْتَقَامَ

(۹) **موافقت باب تَفَعُّل:** تَكَبَّرَ وَاسْتَكَبَرَ

(۱۰) **برای تکلف:** اسْتَجْرَأَ: در جرأت، تکلف به خرج داد.

(۱۱) **موافقت ثلاثی:** هَزَأَ وَاسْتَهْزَأَ: مسخره و استهزاء کرد.

[معانی باب مُفَاعَلَة]

(۱) **یکی از مهم‌ترین معانی باب مفاعله، مشارکت می‌باشد.** مانند:

ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا: زید عمرو را زد. ضَارَبَ زَيْدٌ عَمْرًا: زید و عمرو با یکدیگر کتک کاری کردند.

كَتَبَ زَيْدٌ لِعَمْرٍو: زید به عمرو نامه نوشت. كَاتَبَ زَيْدٌ عَمْرًا: زید و عمرو با یکدیگر نامه‌نگاری کردند.

(۲) گاهی باب مفاعله فقط از یک شخص صادر می‌شود و معنای مشارکت نمی‌دهد یا می‌توان گفت که به جای ثلاثی مجرد می‌آید. اما افعال اندکی این گونه‌اند. مانند: عاقَبَ السُّلْطَانُ اللِّصَّ: سلطان دزد را عقوبت کرد. سافَرْتُ إِلَى شِيرَازَ: به شیراز سفر کردم. عافَاكَ اللهُ: خداوند تو را شفا دهد، ببخشد.

(۳) به معنای موالات: وَالَيْتُ الصَّوْمَ وَتَابَعْتُهُ

[معانی باب تَفَاعُل]

(۱) باب تفاعل بیشتر برای مشارکت بین دو یا چند نفر به طور مساوی می‌آید. مانند:

تَكَاتَبَ زَيْدٌ وَعَمْرُو: زید و عمرو به طور مساوی با یکدیگر نامه‌نگاری کردند.

تَضَارَبَ زَيْدٌ وَعَمْرُو: زید و عمرو به طور مساوی با یکدیگر کتک‌کاری کردند.

(۲) برای تظاهر کردن به چیزی بر خلاف واقع نیز می‌آید. مانند: تَمَارَضَ زَيْدٌ: زید خود را

به مریضی زد. تَجَاهَلَ عَمْرُو: عمرو خود را به نادانی زد. تَغَافَلَ: خود را به غفلت زد. تَنَآوَمَ: خود را به خواب زد.

(۳) مطاوع فاعل: بَاعَدْتُهُ فَتَبَاعَدَ

(۴) حاصل شدن تدریجی چیزی: تَزَايَدَ التَّيْلُ: آب نیل کم‌کم زیاد شد. تَوَارَدَتِ الْإِبِلُ:

شتران کم‌کم به محل آب وارد شدند.

[معانی باب تَفْعِيل]

(۱) متعدی کردن: خَرَجَ زَيْدٌ: زید خارج شد، خَرَجْتُ زَيْدًا: زید را خارج کردم.

(۲) سلب و ازاله: قَشَّرْتُ الشُّفَاخَةَ: پوست سیب را کندم، جَرَّبْتُ الْبَعِيرَ: بیماری جرب را

از شتر زدودم.

(۳) تکثیر: جَوَّلَ زَيْدٌ: زید بسیار جولان زد، طَوَّفَ: بسیار طواف کرد، غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ:

درها را بست.

(۴) گردیدن چیزی شبیه به چیز دیگر: قَوَّسَ زَيْدٌ: زید همانند کمان، کمانی شد. حَجَّرَ

الطَّيْنُ: گِل در سفتی، شبیه سنگ شد.

(۵) رو کردن: شَرَّقْتُ: به طرف شرق رو کردم.

(۶) **اختصار حکایت چیزی:** سَبَّحَ: سبحان الله گفت، کَبَّرَ: الله اکبر گفت. أَمَّنَ: آمین

گفت.

(۷) **نسبت دادن چیزی به اصل فعل:** فَسَّقْتُهُ و كَفَّرْتُهُ: او را به فسق و کفر نسبت دادم.

(۸) **قبول چیزی:** شَفَعْتُهُ: شفاعت او را قبول کردم.

(۹) **موافقت تَفَعَّلَ می آید:** فَكَّرَ و تَفَكَّرَ، وَلى و تَوَلَّى

(۱۰) **اشتقاق فعل از اسم:** خَيَّمَ: چادر زد، قَمَّصَ: پیراهن پوشید.

(۱۱) **بعضی افعال به علت نداشتن ثلاثی بر این باب می آیند:** عَيَّرَهُ: او را عیبجویی کرد.

عَجَزَتِ الْمَرْأَةُ: زن به سن پیری رسید.

[معانی باب اِنْفَعَال]

(۱) **مطاوع فَعَلَ بسیار می آید:** كَسَرْتُهُ فَاَنْكَسَرَ، قَطَعْتُهُ فَاَنْقَطَعَ

(۲) **مطاوع أَفْعَلَ کم می آید:** أَطْلَقْتُهُ فَاَنْطَلَقَ، أَزَعَجْتُهُ فَاَنْزَعَجَ

(۳) **مطاوع فَعَّلَ کم می آید:** عَدَلْتُهُ فَاَنْعَدَلَ، كَسَرْتُهُ فَاَنْكَسَرَ

این باب برای مطاوع چیزهائی حسی می آید پس در امور معنوی کاربرد ندارد مثلاً گفته

نمی شود: عَلَّمْتُهُ فَاَنْعَلَمَ، فَهَمَّمْتُهُ فَاَنْهَمَمَ

(۴) **قرار گرفتن محل ثلاثی به علت نبودن آن:** اَنْطَلَقَ: رفت

[معانی باب اِفْعَال]

(۱) **رنگها:** اخْضَرَ: سبز شد، اصْفَرَ: زرد شد، ازْرَقَ: آبی شد.

(۲) **عیب و نقص:** اغْوَجَّ: کج شد، اغْوَرَّ: یک چشم کور شد، اَعْمَشَّ: چشمش ضعیف

شد.

[معانی باب اِفْعِيَال]

(۱) **مبالغه‌ی باب اِفْعِيَال:** احْمَارَّ: بسیار سرخ شد، اسْوَادَّ: بسیار سیاه شد.

[معانی باب اِفْتِعَال]

(۱) **انخاد و گرفتن:** اخْتَتَمَ زَيْدٌ و اخْتَدَمَ: زید برای خود انگشتر و خادم گرفت.

(۲) **مشارکت:** اخْتَصَمَ زَيْدٌ و عَمْرُو

تنبیه: یکی از معانی باب مفاعله و افتعال، مشارکت است. در باب مفاعله، مشارکت بین دو نفر است اما در باب افتعال، مشارکت بین دو یا چند نفر است.

(۳) اجتهاد و طلب: اکتسَبَ: با جهد و کوشش و طلب، مال بدست آورد. اکتَتَبَ: با جهد و کوشش نوشت.

(۴) اظهار: اعتَدَرَ: عذر خود را ظاهر کرد، عذرخواهی کرد. اعتَظَمَ: اظهار بزرگی کرد.

(۵) مبالغه در معنای فعل: اقتَدَرَ، ارتَدَّ

(۶) مطاوعه‌ی باب ثلاثی بسیار می آید: جمَعْتُهُ فَاجْتَمَعَ، عدَلْتُهُ فَاعْتَدَلَ

(۷) مطاوع فعل: قَرَّبْتُهُ فَاقْتَرَبَ

(۸) مطاوع أفعَل: أَنْصَفْتُهُ فَأَنْتَصَفَ

(۹) بعضی افعال به علت نداشتن ثلاثی بر این باب می آیند: اَرْتَجَلَ الْكَلَامَ: بی مقدمه

سخن گفت، اَشْتَمَلَ الثَّوْبَ: پارچه یا لباس را به دور خود پیچید.

(۱۰) موافقت ثلاثی مجرد: جَدَبَ و اجْتَدَبَ: کشید.

(۱۱) موافقت تفاعل: اخْتَصَمَ و تَخَاصَمَ

(۱۲) اختیار کردن: اصْطَفَاهُ، اِنْتَقَاهُ، اخْتَارَ، اَرْتَضَى

(۱۳) ساختن فعل از اسم: اخْتَبَرَ: نان درست کرد.

(۱۴) طلب: اکتَدَّ: از او خواست که با سختی و جدیت کار کند.

[معانی باب تَفَعَّل]

(۱) مطاوع فعل: كَسَرْتُهُ فَتَكَسَّرَ، نَبَهْتُهُ فَتَنَبَّهَ

(۲) گرفتن فعل از اسم: تَوَسَّدَ ثَوْبَهُ: لباسش را متکا قرار داد و به آن تکیه زد.

(۳) تکلف: تَصَبَّرَ: با سختی و دشواری صبر و شکیبائی کرد. تَحَلَّمَ: با سختی خود را

بردبار و با گذشت کرد.

(۴) تَجَنَّب، اجتناب کردن: تَحَرَّجَ: از گناه دوری کرد، تَهَجَّدَ: از خواب دوری کرد.

(۵) تدریج: تَجَرَّعْتُ الْمَاءَ: آب را جرعه‌جرعه نوشیدم، تَحَفَّظْتُ الْعِلْمَ: علم را کم‌کم یا

مسأله به مسأله حفظ کردم.

(۶) صیوروت، گردیدن: تَأَيَّمَتِ الْمَرْأَةُ: زن بی شوهر شد.

(۷) بعضی افعال به علت نداشتن ثلاثی بر این باب می آیند: تَكَلَّمَ: سخن گفت، تَصَدَّى

لَهُ: به او توجه کرد، با او روبرو شد، از او استقبال کرد، تَصَدَّى لِلْأَمْرِ: سر خود را برای آن کار بلند کرد.

[معانی باب فَعْلَلَة]

(۱) اشتقاق فعل از اسم: فَلْفَلَ الطَّبَّاحُ الطَّعَامَ: آشپز فلفل را در غذا ریخت.

(۲) تراشیدن فعل از جمله: بَسَمَلَ: بسم الله گفت، حَمَدَلَ: الحمد لله گفت.

[معانی باب تَفَعَّلُ]

(۱) برای مطاوعه می آید و همیشه لازم است: دَخَرَجْتُهُ فَتَدَخَّرَجَ: آن را غلطاندم پس

غلطید.

[معانی باب اِفْعَلَال]

(۱) مطاوعه: حَرَجَمْتُ الْإِبِلَ فَأَحْرَجْنِمَتْ: شتران را جمع کردم پس جمع شدند.

[معانی باب اِفْعَالَل]

(۱) مبالغه: أَفْشَعَرَ: بسیار لرزید، اَشْمَأَزَّ: بسیار متنفر شد، اَضْمَحَلَّ: نابود شد.

● بقیه‌ی ابواب برای مبالغه می آیند.

۳۱. وَافْعَلْ ذَا أَلْفٍ فِي الْحَشْوِ رَابِعَةً وَعَارِيًّا وَكَذَاكَ أَهْبِيخَ اعْتَدَلًا
 ۳۲. تَدَخَّرَجَتْ عَدِيظٌ أَحْلَوْلَى اسْبَطَرَّتْوَا لَى مَعَ تَوَلَّى خَلْبَسَ سَنَبَسَ اتَّصَلَا

۳۱. و افْعَلْ که دارای الف در چهارمین حرف از وسط باشد (با افزودن الف در وسط می‌شود: افْعَلَّ) و خالی (از الف که می‌شود: افْعَلَّ). و همچنین اهْبِيخَ (بر وزن افْعِيْلَ) و اعْتَدَلْ (بر وزن افْتَعَلَّ).

تنبیه: الف در اعْتَدَلًا، الف اطلاق است.

شرح:

توضیحات پیرامون اوزان افْعَلَّ، افْعَالَّ، افْتَعَلَّ در بیت قبل گذشت. اهْبِيخَ بر وزن افْعِيْلَ، این باب، ملحق به رباعی مزید است و برای مبالغه‌ی لازم آمده است اما این باب متروک است. اهْبِيخَ الرَّجُلُ: تکبر ورزید. اهْبِيخَ الصَّبِيُّ: بچه چاق گردید.

۳۲. **تنبیه:** آخر خَلْبَسَ برای ضرورت، ساکن کرده شده و الف در اتَّصَلَا برای اطلاق است.

(اتَّصَلَا): یعنی این اوزان به اوزان قبل متصل است زیرا همگی از بناهای مزید هستند، پس ناظم رحمه الله کلمه‌ی اتَّصَلَا را برای تکمیل بیت آورده و هدف وی معرفی وزن افْتَعَلَّ نیست زیرا توضیح وزن افْتَعَلَّ در بیت قبل گذشت.

شرح:

● **اوزانی که در بیت فوق گذشت:**

فَعِيْلَ: این وزن ملحق به رباعی مجرد است. مانند: عَدِيظٌ: هنگام جماع کردن ادرار یا مدفوع کرد. حروف اصلی آن: (ع ذ ط)

فَعَلَسَ: این وزن ملحق به رباعی مجرد است. مانند: خَلْبَسَ: فریب داد، گمراه کرد. حروف اصلی آن: (خ ل ب)

سَفْعَلَّ: این وزن ملحق به رباعی مجرد است. مانند: سَنَبَسَ: سَنَبَسَ فِي سَيْرِهِ: با سرعت رفت. حروف اصلی آن: (ن ب س)، نَبَسَ به معنای: تحرک کرد، جنبید، سخن گفت. بقیه‌ی اوزانی که در این بیت آمده:

تَفَعَّلَلَّ، مانند: تَدَخَّرَجَ: غلطید. این باب، رباعی مزید است.

أَفْعُوَعَلَّ، مانند: اَحْلَوَى الشَّرَابُ: آشامیدنی شیرین شد. این باب، ثلاثی مزید است.

أَفْعَلَّ، مانند: اسْبَطَرَ الرَّجُلُ: دراز کشید و خوابید، اسْبَطَرَ الْإِبِلُ: شتر گردن خود را دراز

کرد تا با سرعت برود. این باب، رباعی مزید است.

تَفَاعَلَّ، مانند: تَوَالَى: پشت سر هم آمد. این باب، ثلاثی مزید است.

تَفَعَّلَّ، مانند: تَوَلَّى الْأَمْرَ: بر عهده گرفت، تَوَلَّى فُلَانًا: فلانی را دوست داشت، تَوَلَّى عَنْهُ:

از او رویگردان شد و به او پشت کرد. این باب، ثلاثی مزید است.

۳۳. **وَاحْبَنْطًا اِحْوَنْصَلْ اسْلَنْقِي تَمْسُكَنَّ سَلُّ قَلْنَسْتُ جَوْرَبَتْ هَرَوْلْتُ مُرْتَحَلًا**

۳۳. اوزانی که در بیت فوق گذشت:

شرح:

افْعَلًا، مانند: **احْبَنْطًا الرَّجُلُ:** به سبب بیماری، شکم او ورم کرد. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ح ب ط).

افْوَنْعَلْ، مانند: **احْوَنْصَلِ الطَّائِرُ:** پرنده گردن خود را خم کرد و سنگدان خود را به درون برد. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ح ص ل).

افْعَنْقِي، مانند: **اسْلَنْقِي:** بر پشت خود دراز کشید. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (س ل ق).

تَمْفَعَلْ، مانند: **تَمْسُكَنَّ:** اظهار بیچارگی و نداری کرد. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (س ک ن).

فَعَلِي، مانند: **سَلَقِي زَيْدٌ عَمْرًا:** زید، عمرو را به پشت انداخت. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (س ل ق).

فَعَنْلْ، مانند: **قَلْنَسَ زَيْدٌ عَمْرًا:** زید او را کلاه پوشاند. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ق ل س).

فَوَعَلْ، مانند: **جَوْرَبَتْ:** او را جوراب پوشانید. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ج ر ب).

فَعَوْلْ، مانند: **هَرَوْلَ:** شتابان رفت. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ه ر ل).

تنبیه: ناظم رحمه الله در پایان بیت گفت: **هَرَوْلْتُ مُرْتَحَلًا:** با سرعت کوچ کردم، شتابان سفر کردم. این کلمه برای تکمیل وزن بیت آورده شده است.

۳۴. زَهْرَقْتُ هَلَمَقْتُ رَهْمَسْتُ اَكْوَالَ تَرَهْتُ شَفْتُ اجْفَاظُ اسْلَهَمَ قَطْرَنَ الْجَمَلَا

۳۴. اوزانی که در بیت فوق گذشت:

شرح:

فَعْلَلٌ، مانند: زَهْرَقَ: بسیار خندید. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ز ه ق). ذَهَمَ الْجِدَارَ: دیوار را خراب کرد، نابود کرد. هَدَمَهُ: به همین معناست.

هَفْعَلٌ، مانند: هَلَقَمَ الطَّعَامَ: طعام را سریع خورد یا سریع بلعید. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ل ق م).

فَهَعَلٌ، مانند: رَهَمَسَ المَيِّتَ: میت را دفن کرد، رَهَمَسْتُ الشَّيْءَ: آن را پوشاندم، الرَّمَسُ: قبر. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ر م س).

اَفْوَعَلٌ، مانند: اَكْوَالَ الرَّجُلِ: آن مرد کوتاه قد است. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ك أ ل). اَكْوَادٌ وَاكْوَهَدٌ: لرزید.

تَفَهَعَلٌ، مانند: تَرَهَشَفَ الشَّرَابَ: آب را مکید، رَشَفَهُ: به همین معناست. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ر ش ف).

اَفْعَالٌ، مانند: اجْفَاظُ الرَّجُلِ: مشرف به مرگ شد. اجْفَاظَتِ الحَيْفَةُ: جیفه ورم کرد. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ج ف ظ). اجْفَالُ القَوْمِ: شکست خوردند.

اَفْلَعَلٌ، مانند: اسْلَهَمَ الرَّجُلُ: چهره‌ی شخص از آثار خورشید یا سفر تغییر یافت. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (س ه م).

فَعْلَنٌ، مانند: قَطْرَنَ الْجَمَلِ: شتر را با قطران (صمغ روغنی که از بعضی از درختانی همانند صنوبر می‌گیرند) روغن مال کرد. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ق ط ر).

۳۵. تَرَمَسْتُ كَلْتَبْتُ جَلَمَطْتُ وَغَلَصَمْتُ ثُمَّ مَ اذَلَمَسَ اهرَمَعْتُ وَاعْلَنَكَسَ اَنْتُخَلَا

۳۵. اوزانی که در بیت فوق گذشت:

شرح:

تَفَعَّلَ، مانند: تَرَمَسَ الرَّجُلُ: از جنگ ترسید و غیبت کرد یا از کار مهم شانه خالی کرد.

این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ر م س).

فَعْتَلَّ، مانند: كَلَّتَبَ الرَّجُلُ: مداهنه و نفاق ورزید. این باب، ملحق به رباعی مجرد است.

حروف اصلی آن: (ك ل ب).

فَعَمَّلَ، مانند: جَلَمَطَ رَأْسَهُ: سرش را تراشید. این باب، ملحق به رباعی مجرد است.

حروف اصلی آن: (ج ل ط).

فَعَلَمَ، مانند: غَلَصَمَ الشَّاةُ: گلوی گوسفند را برید. این باب، ملحق به رباعی مجرد است.

حروف اصلی آن: (غ ل ص).

افْعَمَّلَ، مانند: اذَلَمَسَ اللَّيْلُ: تاریکی شب شدت گرفت. این باب، ملحق به رباعی مزید

است. حروف اصلی آن: (د ل س).

اهرَمَعَ الدَّمْعُ: اشک با سرعت جاری شد. حروف اصلی آن: (ه ر ع).

تنبیه: جهت مستقیم شدن وزن بیت، ناظم رحمه الله برای وزن افْعَمَّلَ دو مثال ذکر

نمود: اذَلَمَسَ و اهرَمَع.

افْعَنَلَسَ، مانند: اعْلَنَكَسَ الشَّعْرُ: مو متراکم شد. این باب، ملحق به رباعی مزید است.

حروف اصلی آن: (ع ل ك).

تنبیه: اَنْتُخَلَا: برای تکمیل بیت و مستقیم شدن وزن آن آورده شد. اَنْتُخَلَا و اَنْتُحَلَا

هر دو خوانده شده و مرادف یکدیگرند، به معنای: اختیار شده است. یعنی این افعال را برای

نمونه انتخاب و اختیار نمودم و اگر نه افعال زیادی وجود دارند که ملحق به رباعی اند. الف در

اَنْتُخَلَا برای اطلاق است.

۳۶. **وَاعْلَوْطَ اعْتَوْجَجَتْ بَيْطَرْتُ سَنْبَلُ زَمْ لَقَّ اضْمَمَنْ تَسَلَّقِي وَاجْتَنِبْ خَلَلًا**

۳۶. اوزانی که در بیت فوق گذشت:

شرح:

افْعَوْلٌ، مانند: **اعْلَوْطَ البَعِيرُ**: گردن شتر را گرفت و سوار شد، بدون زین و پالان سوار شتر شد. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ع ل ط). **اجْلَوذَ البَعِيرُ**: شتر با سرعت رفت. حروف اصلی آن: (ج ل ظ).

افْعَوْلٌ، مانند: **اعْتَوْجَجَ البَعِيرُ**: شتر تنومند گردید، با سرعت رفت. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ع ث ج).

فَيْعَلٌ، مانند: **بَيْطَرَ**: حیوانات را معالجه کرد. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ب ط ر).

فَنَعَلٌ، مانند: **سَنْبَلُ الزَّرْعِ**: زراعت، خوشه‌ها و دانه‌هایش را خارج کرد. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (س ب ل).

فَمَعَلٌ، مانند: **زَمَلَقَ الفَرَسُ**: اسب، منی خود را قبل از جماع خارج کرد. این باب، ملحق به رباعی مجرد است. حروف اصلی آن: (ز ل ق).

تَفَعَّلِي، مانند: **تَسَلَّقِي**: برای مطاوعه می‌آید: **سَلَقَاهُ فَتَسَلَّقِي**: او را به پشت انداخت پس به پشت افتاد. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (س ل ق).

تنبیه: **اضْمَمَنْ تَسَلَّقِي**: **تَسَلَّقِي** را به ملحقات اضافه کن.

وَاجْتَنِبْ خَلَلًا: از خلل دوری بورز. یعنی هنگام جدا کردن حروف اصلی از حروف زائد دقت کن و از اشتباه اجتناب نما. البته این جمله برای تکمیل بیت آورده شده است. الف در **خَلَلًا**، الف اطلاق است.

نکته: ناظم رحمه الله، ۳۲ وزن از اوزانی که به رباعی الحاق داده می‌شوند را بیان کرد، اما چهار وزن مشهور را اهمال نمود، این چهار وزن عبارتند از:

(۱) **تَفَعَّلَلٌ**، مانند: **تَجَلَّبَبَ**: مطاوع **جَلَّبَبَ** می‌آید: **جَلَّبَبَهَا فَتَجَلَّبَبْتُ**: او را جلباب

پوشاند پس جلباب پوشید. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ج ل ب).

(۲) **تَفْعَوْلٌ**، مانند: تَجَوَّرَبَ: مطاوع جَوَّرَبَ می‌آید: جَوَّرَبَهُ فَتَجَوَّرَبَ: او را جوراب

پوشاند پس جوراب پوشید. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف اصلی آن: (ج ر ب).

(۳) **تَفْعَوْلٌ**، مانند: تَرَهْوَكُ: با سرعت رفت. این باب، ملحق به رباعی مزید است. حروف

اصلی آن: (ر ه ك). تَسْرُوَكُ: با آرامی رفت. حروف اصلی آن: (س ر ك).

(۴) **تَفْيَعْلٌ**، مانند: تَشَيْطَنَ: شبیه به شیطان شد. این باب، ملحق به رباعی مزید است.

حروف اصلی آن: (ش ط ن).

● خلاصه‌ی آن چه گذشت:

← **اوزان ملحق به رباعی مجرد:**

- | | | | | |
|--------------|--------------|--------------|--------------|--------------|
| ۱. فَعَلَى | ۲. فَعَنَلْ | ۳. فَوَعَلْ | ۴. فَعَوَلْ | ۵. سَفَعَلْ |
| ۶. فَعَلَسْ | ۷. فَعِيَلْ | ۸. فَعَلَمَ | ۹. فَعَمَلْ | ۱۰. فَعَتَلْ |
| ۱۱. تَفَعَلْ | ۱۲. فَعَلَنَ | ۱۳. فَهَعَلْ | ۱۴. هَفَعَلْ | ۱۵. فَعَفَلْ |
| ۱۶. فَمَعَلْ | ۱۷. فَنَعَلْ | ۱۸. فَيَعَلْ | | |

← **اوزان ملحق به رباعی مزید:**

- | | | | | |
|------------------|----------------|-------------------|----------------|-----------------|
| ۱. اُفَعِيَلْ | ۲. اُفَعَنَلَّ | ۳. اُفَوُنَعَلْ | ۴. اُفَعَنَلَى | ۵. تَمَفَعَلْ |
| ۶. اُفَوَعَلْ | ۷. تَفَهَعَلْ | ۸. اُفَعَالْ | ۹. اُفَلَعَلْ | ۱۰. اُفَعَمَلْ |
| ۱۱. اُفَعَنَلَسْ | ۱۲. اُفَعَوَلْ | ۱۳. اُفَعَوَلَّلْ | ۱۴. تَفَعَلَى | ۱۵. تَفَعَلَّلْ |
| ۱۶. تَفَوَعَلْ | ۱۷. تَفَعَوَلْ | ۱۸. تَفَيَعَلْ | | |